

■ **صغری خیل فرهنگ**

حدود یک سال پیش همسر شهید فرهاد دستنبو از شهدای سایت رادار سوباشی از دستان امام خاتمه‌ای نشان سر لشکری همسرش را دریافت کرد.نشانی که شاید باید بر شانه‌های بانویی چا خوش می‌کرد که همسنگر و همراهی نیک برای همسرش بود و در کنار تمام مجاهدت‌های خالصانه شهید فرهاد دستنبونقش آفرینی کرد.بانویی که اگر چه سن زیادی نداشت‌اما در آخرین روزهای جنگ تعمیلی در ۵مرداد۶۷ همسر شهید شد و این بار در سنگر تربیت و صیانت از خانواده به سر پرستی و تربیت چهار فرزند به ییادگار مانده از شهید پرداخت.
مادری که این روزها همه دار و ندارش همین چهار فرزند است؛ فرزندان‌ای که افتخار پدر شدند. سرلشکر شهید فرهاد دستنبو ۵مرداد سال ۱۳۶۷ در آخرین روزهای دفاع مقدس در سایت رادار پدافندی سوباشی به شهادت رسید. با دکتر فرید دستنبو فرزند شهید فرهاد دستنبو به گفت‌وگو نشستیم که حاصلش از منظر تان می‌گذرد.

■■■

هنگام شهادت پدر چند سال داشتید؟

من متولد ۲۴فروردین ماه سال ۵۹ در شیراز و فرزند دوم هستم. از دو تاسه سالگی تا هشت سالگی در پایگاه شهید نوزه همدان بودیم و از این سن به بعد ساکن تهران شدیم. زمان شهادت پدرم، وارد ۹سالگی شده بودم.

قطعا بخش‌هایی از خاطرات شما از پدرتان به‌شئنده‌هاو خاطرات بزرگ‌ترها می‌بستگانتان یازمی‌گردد. چقدر پدرتان را می‌شناسید؟

بله، همین طور است. در زمان شهادت پدرم هنوز در سنین کودکی قرار داشتم. آنچه از پدر می‌انلم همان خاطراتی است که از ایشان در ذهنم باقی مانده است و شنیده‌هایم از دوستان، بستگان و خانواده. پدرم شهید فرهاد دستنبو متولد ۱۳۳۱ در سننخ بود. پدرش نظامی بود و از نظر فعالیت‌های مذهبی و هنری مثل مرثیه‌سرایی اهل بیت (ع) بسیار زبردست بود. دیوان شعر «اثر لحنه‌ها» متعلق به پدربزرگم است. در کنار طبع شعر پدربزرگم؛ پدرم نیز شعر می‌گفت. او فرزند سوم خانواده بود و در یک خانواده پرجمعیت به دنیا آمده بود. آنها شش برادر و پنج خواهر بودند. پدرم تحصیلات متوسطه‌اش را در کرمانشاه سبری کرد و سال ۱۳۵۱ به استخدام نیروی هوایی ارتش درآمد. پدر تا شهادت در مردادماه ۶۷ نزدیک به ۱۵سال در ارتش خدمت مستمر داشت.

کمی از شاخصه‌های اخلاقی و حرفه‌ای پدر بگویید. مدرک تحصیلی‌شان چه بود؟

ایشان در رشته رادار فارغ‌التحصیل و در نیروی هوایی مشغول به کار شد. پدرم بسیار زیرک، باهوش و توانمند بود. همیشه در حال فعالیت بود و دوره‌هایی را هم در عمان سپری کرد. پدر در دوران آموزشی خود در نیروی هوایی یکی از مستعدترین هنرجویان بود، به گونه‌ای که سرآمد تمام همرزمانش بود. ایشان بدون هیچ‌گونه چشماندشتی معلومات علمی و تخصصی خود را در اختیار هنرجویان قرار می‌داد اما جدای از تخصص‌هایش دارای روابط عمومی بالایی در برخورد با مردم بود. با همه خوشنرو بود، به طوری که منزل ما با محویت پدرم مفری برای حل و فصل کردن مشکلات خانواده بود. برای ما جای تعجب داشت که یک نفر با آن همه فشار و مشکلاتی که در سیستم‌های کاری خود داشت، چطور می‌توانست کانون زندگی‌ی خودش را گرم نگه دارد. ایشان احترام خاصی برای مادرم قائل بود. پدرم به ما می‌گفت مادرتان حرف اول و آخر را می‌زند و باید همیشه و در همه حال از او اطاعت کنید. خوب به یاد دارم بعد از شهادت پدرم، یک روز مادرم به من گفت فرید بسرو نان بگیر، من توجهی به این خواسته مادر نکردم. همان



گفت‌وگوی «جوان» با دکتر فرید دستنبو فرزند سر لشکر شهید فرهاد دستنبو از شهدای سایت رادار سوباشی

نشان سر لشکری اهدایی رهبری زینده شانه‌های مادرم است



دکتر فرید دستنبو فرزند شهید

وقت نمی‌کرد تا دندان‌هایش را درمان کند برای همین تا لحظه شهادت هم درست نکرد و تنها چیزی که به ذهنش رسیده بود این بود که از من و فریور بخواهد که دندانپزشک شویم. من هم چند آرزو داشتم که الحمدلله محقق شده؛ ابتدا دندانپزشک شوم و دیگر اینکه مرکزی به نام پدرم راه‌اندازی کنم که این کار نیز انجام شد و روزهای چهارشنبه مصادف با روز شهادت پدرم معالجه رایگان است.

درباره چهارشنبه‌های آسمانی بر ایمان بگویید، چرا این نیت را کردید؟

هدف اصلی من این بود متخصصی باشم که با کاری که انجام می‌دهم به مردم یادآوری کنم که پادشان نرود زمانی جوانانی بودند که از همه تعلقاتشان گذشتند ووارد میدان جنگ شدند. آنها فرزندشان گمشده تا پسر ۳ (ساله‌شان را رها کردند و رفتند، امثال پدرم در این جنگ زیاد بودند. اصلی‌ترین هدف من در مورد این چهارشنبه‌ها و درمان بیماران بی‌بضاعت که روز شهادت پدرم هم این بوده و هست است که یاد شهدا را با اینم کارم زنده نگه دارم. هر چهارشنبه ۱۹بیمار را به یاد ۱۹شهید سایت رادار سوباشی معالجه می‌کنم. از بچگی در انشای خود می‌نوشتم دوست دارم دندانپزشک شوم تا به کسانی که پول ندارند کمک کنم. در پایان باید به این نکته مهم اشاره کنم که حدود یک سال پیش مادرم از دستان امام خاتمه‌ای نشان سر لشکری پدرم را دریافت کرد. نشانی که در حقیقت باید بر شانه‌های چنین بانویی جا خوش کند.

■ **شهید فرهاد دستنبو از زبان همرزمانش: فرهاد کم آدمی نبود**

شهید دستناری در مراسمی که بعد از شهادت پدرم به عنوان فرمانده نیروی هوایی در مسجد پدافند بر گزار شده بود کنار نشست و چانه من را گرفت و گفت: «تو پسر فرهاد هستی؟ فرهاد کم آدمی نبود؛ او دست من بود.» او گفت: «من در همان ۵مرداد به پدرت گفتم بیا من درچه و حقوق افزایش می‌دهم، اما او گفت به من دو ساعت فرصت بده و رفت و دیگر برگشت. پس از تو می‌خواهم خودت را دست کم نگیری!» امیر پردیس (فرمانده اسبق نیروی هوایی) به من گفت: «در عملیاتی، اسکوپ قطع شد و سیستم ناوبری مختل شد و مانده بودم که کار کنم. در آن شرایط پدرم بدو پشت رادار چنان باطمینانه هواپیمایی من را روی باند نشاند که انگار آسمان در پنجه دستش بود و از روی چراغ‌های رادار نوع هواپیما را تشخیص می‌داد.» امیر سرتیپ فراد شراتفاقی که پدرم داشت با تعدادی از نیروهای پدافند هوایی ارتش در سایت رادار سوباشی بود. گفته است: «شهادت این ۹ نفر از نوع انتخاب بود. آنها با علم به اینکه می‌دانستند قرار است چه اتفاقی رخ دهد، باور داشتند که این تعدادی از این رو خار چشم دشمنان شده بود.

مهربان و خوش مشرب بود و حضورشان در هر جا موجب سرحالی و شادابی محیط کار می‌شد و از طرفی از نظر ایمانی و عقیدتی بسیار پایبند به معنویات و انقلاب بود و شاید از معدود نفراتی بود که به تأسی به نیروهای بسیجی دائم روی دوش خود از چغیه استفاده می‌کرد و خود را بسیجی می‌دانست. خاطره‌ای که به عنوان یک شاخص در مورد ایشان می‌توان بیان کرد این بود که هیچ‌وقت در کار و شیفت احساس خستگی نمی‌کرد و پایان شیفت و وقت اداری برایش معنا نداشت البته این شناخت در طول همین یکی دو بار مأموریتی که در خدمت این شهید بودم حاصل شد. یک نکته دیگر اینکه ایشان در بسیاری از مأموریت‌ها داوطلبانه حضور پیدا می‌کرد. به نظر ما باید شهدایی چون دستنبو به جوانان معرفی شوند تا الگویی برای جوانان و القای روحیه سلحشوری در نیروهای جوان باشند.»



و دو، سه روز در بیمارستان بودم، هنوز پدرم من را ندیده بود. شب آخر ایشان از سایت سوباشی آمد، به او گفتم چرا دیر آمدی؟ خندید. بعد از عمل من در اثر درد بی‌هوش شده بودم. وقتی بیدار شدم پدرم مرا مرخص کرد و به خانه آورد و دیگر او را ندیدم و در واقع این آخرین دیدار ما بود. وقتی عمام از پدر خواسته بود برای دیدن من بیاید، گفته بود نمی‌توانم بیمارستان بیایم این عملیات جانم فدای ملتک، جانم فدای آب و خاکم.

آمده و نمی‌توانم بروم. به امید خدا دست پسرم هم خوب می‌شود. وقتی دستم را از گچ درآوردم، پدرم شهید شده بود. آن موقع به قصر فیروزه تهران آمده بودیم. وقتی دکتر رفتم، دکتر گفت دست شما به خاطر فشار به تاندون‌ها خوب نمی‌شود و شاید در سال‌های بعد فایزوتراپی و برق دستت حرکت کند. این خبر بسیار بدی بود. دقیقاً همان شب اولین ارتباط با پدرم ایجاد شد. در آن شب به یادماندن خواب دیدم در فضایی هستم و همه به ستون، جلوی جایگاهی توقف و باز حرکت می‌کنند. توبت من شده دیدم کسی که روی سکو نشسته لباس سفیدی پوشیده است؛ سرش را بالا گرفت، پدرم بود. دستم را گرفت و خندید و اشاره کرد برو. از خواب بلند شدم و دیدم تمام حرکات دستم برگشته است.

چگونه از شهادت پدر با خبر شدید؟
دایم‌ام نظامی بود، خانه ما آمد و به مادرم گفت بلند شوید منزل ما برویم. مادرم گفت برای چه؟ گفت فرهاد در اثر بمباران، شیمیایی شده است. وقتی وارد منزل دایم‌ام شدیم، دیدیم عده‌ای جمع شدند. تعجب کردیم، یکی از بستگان که همسن من بود گفت پدرت شهید شده است. آن زمان هضم این مسئله خیلی سنگین بود. بعد از اینکه پیکر پدرم را به تهران انتقال دادند از مقابل ستاد نیروی هوایی در خیابان پرویزی تشییع کردند و در قطه ۴۰ بهشت زهرا(س) به خاک سپردند.

سایت رادار سوباشی چشم تیزبین پدافند هوایی در زمان جنگ بود و به لحاظ استراتژیک بسیار اهمیت داشت. اهمیتی که سنگربانان سوباشی به خاطرش جان خودشان را هم فدا کردند.

بله دقیقاً، عراق در کل هشت سال جنگ توانایی حمله به سایت رادار سوباشی را نداشت. اما ۹روز

با اینکه بچه بودم اما اینن تفاوت را خوب متوجه می‌شدم. پدر لباس بسیجی به تن می‌کرد و چغیه به دوش می‌انداخت. می‌توان گفت ایشان یک ارتشی بسیجی بود. یک روز به من گفت فرید فردا اگر از کشتیدند حتماً به پایگاه‌ها بروید. این را به بچه‌های مدرسه هم بگویید. من به بچه‌ها منتقل کردم اما چون اواخر جنگ دیگر کسی به آن صورت به پایگاه و جانباه نمی‌رفت برای همین چندان جدی نگرفتند. همان روز هم تا پناه بگیرم. مادر بزرگم می‌گفت یک هفته قبل از شهادتش آمد و گفت ماشین سر خیابان است و باید زد برویس. دندانش درد می‌کرد گفتم اگر



با اینکه بچه بودم اما اینن تفاوت را خوب متوجه می‌شدم. پدر لباس بسیجی به تن می‌کرد و چغیه به دوش می‌انداخت. می‌توان گفت ایشان یک ارتشی بسیجی بود. یک روز به من گفت فرید فردا اگر از کشتیدند حتماً به پایگاه‌ها بروید. این را به بچه‌های مدرسه هم بگویید. من به بچه‌ها منتقل کردم اما چون اواخر جنگ دیگر کسی به آن صورت به پایگاه و جانباه نمی‌رفت برای همین چندان جدی نگرفتند. همان روز هم تا پناه بگیرم. مادر بزرگم می‌گفت یک هفته قبل از شهادتش آمد و گفت ماشین سر خیابان است و باید زد برویس. دندانش درد می‌کرد گفتم اگر

توصیه‌هایی که برای ما داشتند و از تباط معنوی که بین ما و پدر ایجاد می‌شد همه نشان از توجه ایشان به آینده فرزندان داشت. هر جا دلمان برایش تنگ می‌شد و به یادش بودیم به خواجیمان می‌آمد می‌رساند و راهنمایی‌مان می‌کرد. من خیلی زود بزرگ شدم و باید واقعبت‌های زندگی‌ام را با آن سن کم می‌پذیرفتم. برای خانواده بسیار سخت بود. من راه ارتباط پدرم را دریافته‌ام. دوست‌یافتنی شده است؛ چه آن زمان که هنگام شهادتش ۹ساله بودم و چه حالا که ۴۰ سال دارم. از همان بچگی شب‌های جمعه سر مزار پدرم در قطعه ۴۰ بهشت زهرا(س) می‌رفتم؛ عکس او را می‌گذاشتم، شمعی روشن می‌کردم و زیارت می‌خواندم و بلااستثنا هر وقت این کار را انجام می‌دادم او را در خواب می‌دیدم.

پدر قبل از شهادت توصیه یا سفارشی برای شما داشتند؟

سال ۶۷من تازه وارد ۹سالگی شده بودم و در پایگاه هوایی همدان (نوزه) بودیم و قرار بود به تهران نقل مکان کنیم. در همین جریان یک روز پدرم من و برادرم فریور را صدا زد و گفت: «دوست دارم هر جفت شما دندانپزشک شوید.» این در ذهن من ماند و در سن ۹سالگی باور کردم می‌توانم دندانپزشک شوم و این را حتی در انشاهای کلاس می‌نوشتیم. الحمدلله من و برادرم فریور که پنج‌سال از من بزرگ‌تر است دندانپزشک شدیم و پدر را به آرزویش رساندیم. برادر دیگرم فرحوش چهار سال از من کوچک‌تر و فراد هفت سال از من کوچک‌تر است. ما چهار برادر هستیم که هنگام شهادت پدرم بزرگ‌ترین ما ۱۳سال و کوچک‌ترین شش ماه داشت. شغل فروش دیسچر هواپیماست و فراد نیز دانشجوی رشته ای‌تی است.

چه خاطره‌ای از روزهای آخر حیات پدر به یاد دارید؟
حال و هوای پدر در ماه‌های اخیر تغییر کرده بود.

■ **از راست به چپ**
■ ۱-نمایشنامه‌ای مشهور از ویلیام شکسپیر
■ ۲- صدمتر مربع- پدر آذری - تلنگر روی ماوس - همراه کلنگ
■ ۳-سوره ستاره - قطعی برای کتاب- ضربه‌ای در پینگ‌پنگ- حرف خطاب
■ ۴-گردنگشی- بلندمرتبه- رقص سنتی یوزبلی‌ها
■ ۵- پرنده نماد صلح- زن گندمگون
■ ۶- تازها،آلبا- فانوس دریایی- سرعت بخشیدن
■ ۷-پار گفث-ثروتمند-گل سفید- غلام سلطان محمود غزنوی
■ ۸-کلر-لباس متحدالشکل- به‌جز
■ ۹-بهشت- رشد-گوشت- سلطه و نفوذ
■ ۱۰- گیاه رنگریز- دستاویز- پوشیده
■ ۱۱-سال-نما- قهرمان رمان جنایت و مکافات
■ ۱۲- گل همیشه بهار- اتحادیه بین‌المللی حمل و نقل هوایی- نویسنده قرارداد اجتماعی
■ ۱۳-شامه نواز- حشره خونخوار- راه فرار- ماست چکیده
■ ۱۴ -پدر ادریس نبی- رئیس جمهور اسبق مصر- نوعی آچار- بچه می‌کشد
■ ۱۵-ضرب‌المثلی در خصوص صف بستن و مرتب بودن

از بالا به پایین

■ ۱-سورزشگاه تیم رنال مادرید
■ ۲-سنگسار کردن- زیبا- مو طلایی
■ ۳-از ملزومات خوشنویسی- باشگاهی نیرومند در ایتالیا- مادر لر
■ ۴- گشوده- پوست پیرا- زنگ کلیسا
■ ۵- واحد مسافت- نوعی چرم- آب لرزه
■ ۶-سنگ قیمتی- ذره باردار- خانه
■ ۷-خداشناس- سخن چینی- دشنام
■ ۸- بازار و مسجدی در شیراز- نویسنده انگلیسی که به خاطر داستان قتل در کلیسا در سال ۱۹۸۴ برنده جایزه نوبل ادبیات شد- سخن‌دان
■ ۹-وارونه لژ- زیاده‌روی- از آثار گوته، شاعر آلمانی
■ ۱۰-چاه جنم- سوسمار استرالیایی- یک رنال
■ ۱۱-گلبول سفید خون- آخرین نبی خدا- اگر چه
■ ۱۲- پاکدامن- گذرگاه- مغرور
■ ۱۳- علامت بیماری- از- اسامی بانوان- علامت سوختگی
■ ۱۴به یاد یافتن- کلمه آرزو- راندن چهار پا
■ ۱۵-پس از محرومیت طولانی به نعمتی رسیدن و کاملاً استفاده کردن

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۹۹۰

		۳	۵		
		۸	۵		۴
		۷	۱		
۸		۲	۷	۹	
			۶		۸
		۱	۸	۶	
			۵		۷
		۴	۳		

جدول سودوکو

ارقام ۹تا۹طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۵۹۸۹

۸	۴	۱	۵	۷	۲	۳	۶	۹	۱۰
۸	۵	۱	۷	۲	۳	۶	۹	۱۰	۴
۱	۵	۷	۲	۳	۶	۹	۱۰	۴	۸
۱	۵	۷	۲	۳	۶	۹	۱۰	۴	۸
۱	۵	۷	۲	۳	۶	۹	۱۰	۴	۸
۱	۵	۷	۲	۳	۶	۹	۱۰	۴	۸
۱	۵	۷	۲	۳	۶	۹	۱۰	۴	۸
۱	۵	۷	۲	۳	۶	۹	۱۰	۴	۸
۱	۵	۷	۲	۳	۶	۹	۱۰	۴	۸
۱	۵	۷	۲	۳	۶	۹	۱۰	۴	۸

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵